

عرفان و تصوف

عرفان و تصوف، امروزه دروازه‌گان فارسی، یک مفهوم و کاربرد مترادف دارد، در اوج شکوفایی تفکر ایرانی اما از این دو واژه، دو نحله فکری سراسر متفاوت، بل متضاد مستفاد می‌شد. تصوف و عرفان هر دو واژه ای تازی اند، لفظ تصوف از ریشه "صوف" بر من آید که به معنای جامه پشمینه است و وجه تسمیه آن، جامه لپلسان گونه زبر و خشن است که از پشم شتر رسیده می‌شد و متصرفه این جامه تن خراش را عامدانه برای پرهیز از تن آسایی می‌پوشیده اند.

عرفان از ریشه "عرف" برگرفته شده است و برابر با پس آن "شناختن" است این جهان بینی از قرن چهارم و پنجم قوام گرفته و در قرن هفتم و هشتم به اوج وحد با لذگی خود رسیده است سابقه آن اما به پیش از اسلام بازمی‌گردد.

تصوف به مثابه یک نحله مذهبی، ریشه در دین اسلام دارد و در اصل برداشتی بنیاد گرایانه از دین است، با فقه شافعی نازد و در اصول و فروع دین شک نمی‌ورزد. تفاوت آن با مذاهب سایر اسلامی در سلوک فردی اهل تصوف است برای رسیدن به حقیقت و تقرب به خداوند. صوفی با آنکه فقه را برای اداره امت و جامعه اسلامی ضروری می‌داند اما خود از دستگاه فقهی تبعیت نمی‌کند فقه در نظر صوفی، وجه دنیوی دین است و مبین وظائف عملی مؤمنین درقبال مسائل روزمره زندگی لذا علمش جویندگان حقایق ناب الهی را سیراب نمی‌سازد. غایت صوفی مشاهده وجه الله است رفاه آفریدگار نصیب آن کس خواهد شد که از مرز ماده و تن در گذشته باشد. بنا بر این سلوک صوفی سلوکی طاقت فرسا و ریاضت اساسی توأم با نفی مطلق تن و سرکوب آشنی ناپذیر بر خراش جسمانی.

برداشت و انگاشت صوفیه از مقوله آفرینش کاملاً دینی است و با بنیاد اسطوره ای اسلام در باب مقوله خلقت مطابقت دارد. خداوند، آفریننده جهان مادی است و هر چند خود را نظرحمه گشتن های جهان هستی است با این همه وجودی لا مکان است و برای جهان مادی قرار دارد که بنا به طبیعت خود زمانند و مکانند است. الله برای صوفی، متصف به دو صفت متضاد است؛ از یک سو رحیم و مهربان است و میسرین کارش هر خطایی را فراموشی با این همه در برابر "فهر او، جان صوفی سراسر آشنه از رعب است چرا که روز حساب هیچ حیرس ولوناچین در بارگاه او بی جزا نمی‌ماند. بنای ایمان از نظر متصوفه با خدا ترسی افزاین است که با بیدار و نرنزل ناپذیر می‌ماند. تماس عمر صوفی صرف عبادت می‌شود، عبادت نه به مفهوم معمول آن بلکه به معنی نفی مطلق خویشستن و توجه کامل به خالق. تن نفس روح است و از آنجا که به همراه آدمی، شیطان نیز از بهشت طرد شده و در ورطه

هستی مادی و زمین فرو افتاده لذا تقاسم عرصه جهان مادی منجمله جسم آدمی آلوده به وجود شیطان است و تن آدمی مناسبترین کشتزار است برای بدرکناه آلوده او. از این روستی تن و تنی لذائذ جسمانی با نومی آزار و شکنجه خویشترین آمیخته است و از آنجا که عمل ریاضت اسباب ارضای رومی می شود نهایتاً در گونه ای خود آزاری (مازوحشیم) نمودن یابد آنچه تن طلب منم کند صوفی از آن دریغ می ورزد. میل طبیعی جسم به اطعمه و آشربه در کنار کثرت این جنسی، یکی از بزرگترین آزمون های مسیر و سلوک تلقی می شوند و صوفی در این خواست نفسانی، ترفند شیطان را در خیل می بیند و یا همه قوا با آن می جنگد. بدین است که هنر صوفی در بدن جامه و آمد و رفت در گوی و تزیین، چشم را در معرض دانش امیال نفسانی قرار می دهد و افاسمت مستمتر در یک محل، تعلقات مادی به خانه و کاشانه و زن و فرزندانرا شدیدتر کند از این روست که صوفیه سه صحرای کفر، تن و شبهه را به شهر نشینی ترجیح می دهند و می گویند که با حرکت دانش و سیر و سفر ریشه این گونه تعلقات را در خود بخشکانند و از وابستگی های مادی وارهند. زندگی زمین و خاکی در اصل برای تنبیه آدمی بر او تحصیل شده و هستی واقعی برای صوفی تنها پس از مرگ تن است که آغاز می شود و صوفی سرانجام در بهشت برین با روی دیگر خود را در قریب خالق می بیند.

تلاش فردی برای جستجوی خداوند و فهم و استنباط فردی از دین در همه فرهنگ های بشری وجود داشته است. عرفان با آنکه در سنوات اخیر مترادف تصوف بوده است نگوشی نکلی مغایر و گاه متضاد با آن دارد. علت این امر را منبایت در آشفنگی خط سیر اندیشه در ایران خاصه در سده های اخیر ریشه یابی کرد. عرفان که از سوی روشنفکران ایران به منابه آکنز نانوئی در برابر تعصبات افراطی کربانیه دینی در سده های تاریک کنوران مطرح شد و به عشقه آن بی اعزاق بر همه زوایای آشکار و پنهان فرهنگ ایران بر نماید با ظهور صوفیه و قدرت یابنن فقه شیعیه و متعاقب آن با بروز جنبه های بی انجام حکام معالی و زوال اقتصادی در برابر موج جدید تعصبات دینی گمراه کرد و ناچار به عقب نشینی و عدول و تجدید نظر از افکار انقلابی و نوآورانه خود شد. عرفا برای ترمیمی از اتهام بدعت و الحاد، ناچار آزاد خود را به طواهر دینی آمیختند و گاه خود را اثبات صداقت خویش بر این طواهر پیش از مقرر شده بای فشرودند. بدین ترتیب خطوط مرز میان دین و عرفان روز به روز خدش دار تر شد و سرانجام به آنجا رسید که تمییز آذواز یکدیگر برای خود اندیشمندان نیز به امری دشوار بل معال بدل شد. با این همه فقه رسمی هرگز در قضاوت خود نسبت به عرفان مشتبه نشد و دفع و تنی پروان آنرا تا امروز بیگانه اوازه داد.

عرفان برخلاف تصوف تنها یک شیوه و دستورالعمل برای مراسم و مناسک عبادی و نحوه سیر و سلوک نیست، بیش از هر چیز یک جهان بینی است. اگر فلسفه سستیزی در فرهنگ ایرانی چنین رواج نیافته بود شاید اصطلاح فلسفه برانزده آن می بود. علاوه بر آن آبتخور فکری عرفان تنها دین اسلام نبود بلکه ادیان دیگر همچون زرتشتی، بودایی و مسیحی در ساختار این جهان بینی، نقش مؤثر داشته اند و گاه در آراء مسروری اعتقادات کهن آریایی پیش از اسلام نقش داشته اند. عرفان در تعبیر هستی به مطلق مفهوم وجود نظر دارد. این وجود محض مبداء همه تنش ها و جهش های است که به پیدایش ماده و مظاهر هستی منجر شد. وجود محض، گوهر آغازین و نخستین هستی است و خداوند به مثابه نقطه آغازین هستی، نامی دیگر برای "وجود" است. از این "وجود واحد" عناصر نخستین برجهید و وحدت به کثرت مبدل شد و اجزای کیهانی پایه عرصه حیات گذاشتند. با این همه، پدیدارهای مادی در یک چیز مشترک بود و آن جوهر مشترک، "وجود" بود و بدین ترتیب شعور و روان حذایی از ذرات بنیادین گرفته تا پیدایش انسان شعورمند در بطن همه مظاهر هستی، خود از آغاز مکان گرفت. بنابراین خدا در دیدگاه عارفان، خارج از جهان هستی نبود. و نیست بلکه مجموعه همه برزخی های گیتی است که به مفهوم خداوند عینیت می بخشد. انسان در زنجیره بهم پیوسته دایره تکامل، نهایی آن چیزی جز آن "وجود آغازین" نیست که عینیت پذیرفته و تحقق یافته است. انسان آرزوی به حقیقت پیوسته وجود محض است به عبارت دیگر همان که عارفان می گویند: "خداوند در انسان به خود آگاهی رسید". عارف کسی است که وجود آغازین (خداوند) را در خود بشهود کند. از این پس دیگر او نیست که از مرتکب چشم به جهان خارج می نگرد بلکه خداوند است که از پشت کاسه چشمها به جهانی که خود خلق کرده می نگرد. این شهود، دید عارف را نسبت به جهان و هستی یکسو زبر و بر می کشد. عارف خویشین را فراموش می کشد و در ژرفای وجود خود، خدا را می یابد. از همین جا به تلی از نور گسترده تفاوت های عرفان و تصوف پی می توان برد. خداوند برای صوفی و جوهری لاهوت و برای جهان مادی است در حالیکه عارف میان خویشین و خداوند فرقی نمی بیند. به عبارت دیگر، خداوند، در عالم مادی عینیت یافته و خارج از جهان هستی نیست. ثانیاً انسان، مخلوق از پیش ساخته و پرداخته شده مخلوذ نیست بلکه ادامه و غایت کمال یافته اوست.

عارف برخلاف صوفی، برای فهم و شهود خداوند، نیازی به آزار و سنگسار جسمانی خود ندارد، قدرت از جهان و دنیا سستیزی نزد عرفا نه تنها ابزار رسیدن به حقیقت و لقاء الله نیست بلکه مذهب و ناپسند است زیرا جهان همان وجود کثرت یافته خالق است. از این روست که عارفان، زن و همسر می گزینند و پیشه ای اختیاری می شوند زیرا جهان مادی در نظر ایشان جز اجزاء یک پیکر واحد برین

همه چیز در نگاه عارف بخشی از بیکرخنا و بیداست و شایسته و میزوار عشق و ورزیدن. عارفان برخلاف صوفیان از اجتماع نفسی بگریختند بلکه به رغبت در آن می‌زیستند، انسان، تحقق وجود خداوند بود و جان او عطر جانان داشت. عارف در پس پرده کثرت، وحدت مغان و حقیقی را می‌جست و در همه مظاهر کثرت نه‌ای حقیقی، وجود او را می‌دید. جادو مایع، جاندار و بی‌جان همه صور او بودند. در سیمای انسان اما، این گویا الهی به شمال رسیده بود بنا بر این به تمع نفس محوری انسان در جهان بینی عرفانی، عارف در وجود خویش نیز، رخ جانان می‌دید و طبعاً به خویش نیز توجه داشت و رفتار او با تن، سرسرها بشیوه صوفیان ریاضت‌کش تفاوت داشت. رفتار او با تن همان بود که روح در آن به وجه احسی به بار آید و تبلور یابد. عارف به رابطه روح و خلایق هنری و التذاذ از آن آگاه بود و استعلا روح آدمی در برخوردی و درک ظرافت هنری را دلیلی بر اثبات وجود خداوند می‌دانست زیرا این عواطف و تأثرات روحی نشان می‌داد که انسان ماده صرف نیست و چیزی لطیف و در عین حال شگفت‌آسا در بطن آن موج می‌زند. رقص و سماع و شعر و موسیقی در حلقه عرفا از آن جهت راه داشت که روح و عروج روح را بسبب باشند. از این رو با ظهور عرفان، رستاخیز هنری در ایران آغاز شد و اکثر سیرجوارث می‌گذشتند بی‌شک به واقعه‌ای شگرف در همه تاریخ بشری انجامید. عرفان با دعوت تنها در یک وجه اشتراک داشت و آن تأکید بر تلاش فیزی برای جستجوی حقیقت و تفسیر مشخصی از دین و فرامین آن بود. عرفان یک جهان بینی ایرانی بود و در حال ایران تحقق یافت اندیشمندان ایرانی با ظهور فتنه مغول، این اندیشه را با خود به هند و تریچیه و عراق بردند و در اقوام اسلامی پراچشند. امروزه در عصر آشفته‌گی‌های فکری مرز میان دین، دعوت و عرفان طوری خدشه دار شده است که تمکین آنها از یکدیگر به آسانی میسر نیست با این همه اصطلاحات از قبیل عارفان صوفی یا صوفیان عارف یا عرفان اسلامی و یا عرفان چینی و بودایی، غلط‌انگار است. عرفان اندیشه‌ای است که در یک خطه خاص از کشورها به مضمه ظهور رسیده و احاطه آن به مکاتب چینی یا هندی اسباب گز همنی بیشتر خواهد شد.

زمستان ۲۰۰۰

نویسنده: حسین